



خانواده رابینسون

یوهان دیوید وایس

ترجمه پروین ادیب



کشتی شکسته

توفان سنگین برای ششمین روز متوالی ادامه داشت و به نظر نمی‌رسید که روز هفتم هم خیال فروکش کردن داشته باشد. خشم توفان رو به افزایش بود و کشتی روی امواج بالا و پایین می‌رفت. حتی ناخدای کشتی هم نمی‌دانست که ما در چه موقعیتی قرار داریم. خدمه و مسافران بسیار نگران بودند و همه فکر می‌کردند به زودی خواهند مرد.

من، همسرو چهارپسرم را نزدیک خود نگه داشته بودم. همسر عزیزم از ترس گریه می‌کرد و پسرانم هم آشکارا می‌لرزیدند. به آن‌ها گفتم: «خداوند ما را نجات خواهد داد.» به نظرم رسید این حرف باعث آرامش همسر نازنین و فرزندانم شد.

در این لحظه از میان امواج خروشان صدایی به گوش رسید: «خشکی! خشکی!» و بلافاصله کشتی به صخره‌ای برخورد کرد. صدای وحشتناک شکستن کشتی شنیده شد. درست مثل این بود که کشتی در حال تکه‌تکه شدن است. طولی نکشید که آب دریا داخل کشتی سرازیر شد و تقریباً معلوم شد که کشتی نخواهد توانست مدت زیادی دوام بیاورم. ناخدا از خدمه خواست بدون از دست دادن وقت، قایق‌ها را آماده کنند. من هم که به تدریج امیدم را از دست داده بودم، گفتم: «ما گم شدیم!»

این حرف من بیش‌ترین اثر منفی را روی خانواده‌ام گذاشت و همهٔ آن‌ها با نگرانی شروع به گریه کردند. سعی کردم بر خودم مسلط شوم و به آن‌ها گفتم: «صبر کنید برم ببینم چه خبر شده، زود برمی‌گردم.»

برای رفتن روی عرشه، از خانواده‌ام جدا شدم ولی به محض این‌که پا بیرون گذاشتم، موج بزرگی مرا از جا کند. امواج بسیار بلند و سرکش بودند، به همین جهت مدتی طول کشید تا توانستم روی پاهایم بایستم. وقتی تعادل‌م را پیدا کردم متوجه شدم که خدمه و مسافران در حال ترک کشتی هستند. با فریادی بلند آن‌ها را صدا کردم ولی غرش موج‌ها مانع از آن شد که کسی صدایم را بشنود.



در فاصله‌ای دور رو به سمت جنوب و از لابه‌لای ابر و باران، من توانستم نشانه‌ای از خشکی ببینم.

بعد نگاهی به اطراف کردم تا ببینم شرایط تا چه حد وخیم است. وقتی چشمم به عقب کشتی افتاد دیدم که کابین مابین دو صخره گیر کرده و بالاتر از سطح آب قرار گرفته است. این موضوع باعث شد تا کمی احساس آرامش کنم. قرارگرفتن کشتی بالاتر از سطح آب نشان می‌داد که کسی غرق نشده است.

من نزد خانواده‌ام برگشتم و ضمن رفتن به داخل کابین به آن‌ها گفتم: «شجاع باشید عزیزانم، هنوز گم نشدیم! کشتی بالاتر از آب و ایساده ولی وضع مون خیلی بهتر از وقتی که ممکن بود کابین مون به صخره‌ها بخوره. کابین روی آبه و ما می‌تونیم یه راه مطمئن برای رسیدن به خشکی پیدا کنیم.»

بعد برای آن‌ها توضیح دادم که ما در کشتی تنها هستیم. شب به سرعت از راه می‌رسید و توفان هم چنان ادامه داشت. تیرها و دکل‌های کشتی با صدای وحشتناکی تکه‌تکه می‌شدند و من به نظرم می‌رسید که قایق‌های نجات نخواهند توانست از این توفان هولناک جان سالم به در ببرند.

در این حال همسرم غذایی تهیه کرد که پسرها با خوشحالی